

ارتقای مزیت رقابتی و توسعه صادرات: کاهش ارزش پول ملی یا افزایش ظرفیت جذب سرمایه؟ (مقایسه تطبیقی ایران و چین)

علی دینی ترکمانی*

استادیار موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، تهران

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۰۴/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۰۳/۲۵

چکیده

رابطه میان سیاست ارزی و توسعه صادرات، موضوع مورد مناقشه در متون اقتصادی است. درحالی‌که رویکرد متعارف نئوکلاسیکی به اثربخشی قابل توجه کاهش ارزش پول ملی بر صادرات معتقد است، رویکرد دگراندیش نهادی - ساختاری، میزان این اثرگذاری را تابعی از عامل زیرساختی ظرفیت جذب می‌داند. هدف این مقاله، بررسی تجربی میزان کفایت تبیین این دو رویکرد است. در این خصوص، مقاله ضمن بیان رابطه میان نرخ ارز و صادرات و تحلیل رویکرد نظری نئوکلاسیکی از این رابطه، پیش‌شرط‌های اثرگذاری سیاست کاهش ارزش پول ملی بر کسری حساب‌جاری را با استفاده از مفهوم ظرفیت جذب به بحث می‌گذارد. در ادامه، با مقایسه تطبیقی داده‌های دو اقتصاد چین و ایران که در دو دوره زمانی ۱۵ ساله از سیاست پولی یکسان کاهش ارزش پول ملی استفاده شده، نتایج متفاوتی در زمینه صادرات داشته‌است. این مقاله قدرت توضیح‌دهندگی دو فرضیه رقیب مذکور را آزمون می‌کند. نتایج به‌دست آمده، قوی‌تر بودن رویکرد نهادی - ساختاری در توضیح علل موفقیت چین در توسعه صادرات کالاهای کارخانه‌ای معطوف به فناوری سطح بالا را تأیید می‌نماید.

واژه‌های کلیدی: ظرفیت جذب، سیاست صنعتی، مدیریت تحولات فناورانه، رقابت‌مندی، نرخ ارز

طبقه‌بندی JEL: O25, O32

* پست الکترونیکی: Ali.dini2000@gmail.com

نویسنده از دکتر مهدی شفاءالدین، رییس پیشین بخش «سیاست‌های اقتصاد کلان و توسعه» انکتاب و مشاور کنونی مرکز تحقیقات اقتصاد جهانی دانشگاه نیوشاتل سوئیس، برای نکات سودمندی که بعد از مطالعه ویرایش اول این مقاله ارائه کرده است تشکر می‌نماید.

1. مقدمه

موضوع رابطه میان سیاست کاهش ارزش پول ملی از یک سو و کاهش کسری در حساب جاری از سوی دیگر، از جمله موضوعات مناقشه‌برانگیز در میان اقتصاددانان است. جریان متعارف اقتصادی نئوکلاسیکی بر این باور است که چنین سیاستی با گران‌تر شدن واردات برای مصرف‌کنندگان داخلی و ارزان‌تر شدن صادرات برای مصرف‌کنندگان خارجی موجب بهبود حساب جاری و دسترسی به منابع ارزی لازم برای انباشت سرمایه در پروژه‌های سرمایه‌گذاری ارزبر و افزایش سهم بخش قابل مبادله از کل تولید ناخالص داخلی می‌شود. در مقابل، رویکردهای اقتصادی دگراندیش نهادی، ساختارگرا و پست‌کینزی بر این باورند که صدق چنین رابطه‌ای مستلزم وجود پیش‌شرط‌هایی از جمله ظرفیت جذب بالای علمی و فنی است. بنابراین، از منظر این دیدگاه‌ها، ظرفیت جذب سرمایه، حکم عامل زیرساختی و اساسی را دارد که متغیر نرخ ارز می‌تواند بر بستر آن اثرگذار باشد.

در ادامه، در بخش دوم، فرضیه نهادی - ساختاری مذکور به‌عنوان گزینه نظری مناسب برای فرضیه نئوکلاسیکی در توضیح علل موفقیت چین در مقایسه با ایران در صادرات کالاهای کارخانه‌ای معطوف به فناوری متوسط و پیشرفته مورد بحث قرار می‌گیرد. در بخش سوم، مبانی نظری این فرضیه به تفصیل بررسی می‌شود. در بخش چهارم، قدرت توضیحی و تبیینی دو فرضیه مذکور با استفاده از رویکرد مقایسه تطبیقی ایران و چین به آزمون گذاشته می‌شود. در بخش پایانی نیز ضمن نتیجه‌گیری، توصیه سیاستی لازم برای موفقیت در توسعه صادرات ارائه می‌شود.

2. طرح مسئله و فرضیه

از نظر اقتصاددانان نئوکلاسیکی متعارف اقتصادی، کاهش ارزش پول ملی در شرایط تورمی، سیاستی ضروری در جهت رونق دادن به صادرات است. از این دیدگاه چنین استدلال می‌شود: در اقتصادی که سطح عمومی قیمت‌ها در طول زمان افزایش پیدا می‌کند، ثابت نگه‌داشتن نرخ ارز اسمی به ضرر کالاهای قابل مبادله صادراتی تمام می‌شود؛ بنابراین، نرخ ارز باید متناسب با میزان تورم افزایش یابد تا نرخ ارز حقیقی ثابت باقی بماند؛ در غیر این صورت، نرخ ارز حقیقی در طول زمان به ضرر صادرات کاهش می‌یابد. نرخ ارز حقیقی (r_e) بر مبنای یکی از روش‌های محاسبه آن برابر است با حاصل ضرب نسبت شاخص قیمت خارجی (p^f) به شاخص قیمت

$$\text{داخلی } (p^d) \text{ در نرخ ارز رسمی } (e). \text{ یعنی: } r_e = e \cdot \frac{p^f}{p^d}$$

همان‌طور که در این رابطه دیده می‌شود در صورت افزایش شاخص قیمت کالاهای داخلی و ثابت ماندن شاخص قیمت کالاهای خارجی و نرخ اسمی ارز، نرخ ارز حقیقی کاهش می‌یابد که به معنای تقویت ارزش پول ملی و تضعیف قدرت رقابتی اقتصاد در بازارهای جهانی است. تا اینجا در خصوص این تحلیل و توصیه سیاستی مبتنی بر آن مشکلی پیش نمی‌آید. اما، این تحلیل مبتنی بر فروزی است (عدم افزایش هزینه تولید داخلی، نبود شاخص‌بندی قوی میان نرخ ارز و سایر قیمت‌ها و نبود فشارهای تورمی ناشی از تنگنای ساختاری انباشته شده در طرف عرضه اقتصاد) که عدم صدق‌شان میزان صحت آن را زیر سؤال می‌برد. اگر سهم واردات از تولید ناخالص داخلی بالا باشد (ارز بر بودن تولید داخلی) و اگر شاخص‌بندی نرخ ارز با سایر قیمت‌ها به دلیل راهبر بودن نرخ ارز قوی باشد،¹ در این صورت بسته به میزان افزایش قیمت‌های داخلی از این محل‌ها، نرخ ارز حقیقی دوباره کاهش می‌یابد؛ در نتیجه، برای تثبیت نرخ ارز حقیقی، ارزش پول ملی باید دوباره کاهش یابد. بدین صورت، دور باطل افزایش نرخ اسمی ارز و افزایش تورم اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

این بحث را از زاویه آشناتری نیز می‌توان طرح کرد. هدف سیاست کاهش ارزش پول ملی در اصل، کنترل کسری حساب جاری و تراز پرداخت‌ها است. بدیهی است این امر نیز مستلزم افزایش صادرات و کاهش واردات یا به عبارت صحیح‌تر، بیشتر شدن میزان رشد صادرات در مقایسه با میزان رشد واردات است. تحقق چنین امری مستلزم صدق این پیش‌فرض است که صادرات و واردات هر دو نسبت به تغییرات نرخ ارز اسمی کشش‌پذیر باشند؛ یا به عبارت دقیق‌تر قدر مطلق مجموع این دو کشش بیشتر از واحد باشد. هر چه مجموع کشش‌ها بالاتر از یک و کشش صادرات بیشتر از کشش واردات باشد در این صورت امکان کنترل کسری حساب جاری از طریق این سیاست، بیشتر و بیشتر می‌شود. اما اگر هر دو نسبت به قیمت‌ها کشش‌پذیری کمی داشته باشند و کشش واردات به دلیل وابستگی تولید داخلی به واردات کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای، دست‌کم به اندازه کشش صادرات باشد، آنگاه سیاست کاهش ارزش پول ملی نمی‌تواند تأثیر مورد انتظار بر تراز تجاری را داشته باشد. واردات به دلیل کم کشش بودن، با کاهش ارزش پول، کاهش اندکی خواهد داشت و صادرات نیز به دلیل تنگنای ساختاری و کم کشش بودن، ناتوان از افزایش قابل توجه در ازای چنین سیاستی خواهد بود. این موضوع در ادبیات اقتصادی به «شرط مارشال - لرنر»² معروف است: اگر مجموع کشش‌های

¹ برای اطلاع بیشتر به گریفین (1999) مراجعه شود.

² این شرط در اصل به نام آلفرد مارشال، آبا لرنر و جوان رابینسون (مارشال - لرنر - رابینسون) معروف است که در مقاطع مختلف در این باره بحث کرده‌اند.

صادرات و واردات نسبت به تغییرات قیمتی کمتر از واحد باشد در این صورت سیاست کاهش ارزش پول ملی نمی‌تواند بر کسری تراز تجاری تأثیری مثبت بگذارد.¹

عدم صدق پیش‌شرط‌های مرتبط مذکور، ریشه در بود (یا نبود) تنگناهای نهادی - ساختاری دارد که از افزایش ظرفیت‌های تولیدی با میزان رشد قابل توجه و رقابتی بالا ممانعت می‌نماید.² البته، اقتصاد جریان متعارف نئوکلاسیکی در پاسخ به این دیدگاه دگراندیشانه اقتصاددانان توسعه ساختارگرا، نهادگرا و پست‌کینزی، معتقد است که تنگناهای ساختاری، در صورت وجود، ماحصل کاربرد سیاست‌های قیمتی نادرست در گذشته است؛ با اصلاح این سیاست‌ها از جمله کاربرد سیاست کاهش ارزش پول ملی می‌توان این تنگناها را رفع و اقتصاد را در مسیر هموارتر و باثبات‌تری از رشد و توسعه قرار داد. می‌توان با چنین سیاستی و به‌همراه آن آزادسازی تجاری، درجه ادغام یک اقتصاد در بازارهای بین‌المللی را افزایش داد؛ بدین‌گونه، علاوه بر انطباق نظام قیمت‌های داخلی با قیمت‌های جهانی و استفاده بهینه‌تر از منابع، اقتصاد با قرار گرفتن در شاهره یادگیری جهانی، توانایی لازم برای انتقال و جذب فناوری پیشرفته را پیدا می‌کند. همین‌طور، با کسب درآمدهای ارزی از محل صادرات کالاها و خدمات مزیت‌دار، توانایی لازم برای پوشش «شکاف ارزی» و تأمین منابع مورد نیاز برای انباشت سرمایه در بخش کالاهای قابل مبادله در بازارهای جهانی را به‌دست می‌آورد. در تحلیل نهایی، انتظار می‌رود با رونق بخش کالاهای قابل مبادله، منابع به سوی این بخش منتقل و انباشت سرمایه بیش از اندازه در بخش غیرقابل مبادله (بیشتر مستغلات) کاهش و ساختار سرمایه‌گذاری در جهت مثبت اصلاح شود؛ با افزایش ظرفیت‌های تولیدی در بخش قابل مبادله انتظار می‌رود هم فشارهای تورمی کنترل و هم شرایط برای انباشت سرمایه با کارایی نهایی بالاتری در سال‌های بعد فراهم شود.

این نگاه و تحلیل در مورد رابطه میان کاهش ارزش پول ملی و آزادسازی تجاری در یک‌سو و افزایش ظرفیت‌های تولیدی در کالاهای قابل مبادله با جهت‌گیری صادراتی از سوی دیگر در

¹ مطالعات انجام شده با روش‌های اقتصادسنجی نیز نشان می‌دهند که این شرط در اقتصاد ایران صادق نیست. برای نمونه دژپسند و گودرزی (2009) با استفاده از روش اقتصادسنجی و سری‌های زمانی و تلفیقی به این نتیجه رسیده‌اند که «شرط مارشال - لرنر در کوتاه‌مدت و بلندمدت در ایران صادق نیست».

² برای اطلاع بیشتر به (Robinson (1937)؛ Chery and Strout (1966)؛ Kaldor (1975)؛ Taylor (2004)؛ Davidson (2003)؛ Azim (1999)؛ Karshenas (2003)؛ Shafaeddin (2005)؛ Shafaeddin and Galaher (2008) مراجعه شود.

صورت نبود مشکل خاصی در مورد عامل ساختاری «ظرفیت جذب»¹ اقتصاد، می‌تواند تا حد زیادی صحیح باشد؛ اما اگر انباشت سرمایه در یک اقتصاد به این دلیل ساختاری دچار مشکل باشد، در این صورت این تحلیل تا حد زیادی نادرست خواهد بود. در چنین شرایطی فرضیه قابل تأمل می‌تواند این باشد که ظرفیت جذب به‌عنوان عامل زیرساختی شکل گرفته در زمان بلندمدت گذشته، تعیین‌کننده میزان اثرگذاری سیاست قیمتی کاهش ارزش پول ملی در کاهش کسری در حساب جاری است. در ادامه، مبنای نظری این فرضیه نهادی - ساختاری مورد بحث قرار می‌گیرد.

3. چارچوب نظری: ظرفیت جذب به مثابه عامل زیرساختی تعیین‌کننده میزان اثرگذاری سیاست قیمتی ارزی

ظرفیت جذب، انباشت سرمایه و همپایی فناورانه:² انباشت سرمایه تابعی از شکاف پس‌انداز - سرمایه‌گذاری، شکاف ارزی و ظرفیت جذب است.³ اولی با سیاست پولی و نرخ سود بانکی (بهره) و شبکه بانکی در تجهیز سپرده‌ها مرتبط است؛ دومی با توانایی بخش صادراتی برای تأمین منابع ارزی مورد نیاز در پروژه‌های سرمایه‌گذاری مرتبط است و سومی با مهارت‌های مدیریتی و سرمایه انسانی یا ظرفیت جذب مرتبط است. در میان کشورهای غیرصنعتی،

¹ ظرفیت جذب (Absorptive capacity) به‌معنای ظرفیت یک اقتصاد یا یک نگاه در پیشبرد فرایند انباشت سرمایه است که تابعی از موجودی دانش علمی و فنی انباشته شده در گذشته، سرمایه انسانی جدید، مهارت‌های مدیریتی و فنی، میزان یادگیری و انتقال و جذب فناوری پیشرفته و همکاری‌های علمی و فنی در قالب شبکه‌های بین‌المللی است. در مطالعات اخیر مربوط به یادگیری و تحولات فناورانه بیشتر از کوهن و لوینتال (1990) به‌عنوان ارائه‌دهندگان اول این مفهوم نام برده می‌شود؛ اما، واقعیت این است که ریشه این مفهوم و نظریه‌های مرتبط با آن به فردریک لیست (1841 به زبان آلمانی؛ 1885 به زبان انگلیسی) بنیانگذار مکتب تاریخی آلمان و توربستین وبلن (1908)، بنیانگذار مکتب نهادگرایی قدیم بازمی‌گردد. لیست با طرح بحث صنایع نوزاد و ضرورت حمایت دولت از آنها در چارچوب یک سیاست صنعتی زمینه طرح «نظریه ظرفیت‌سازی» را فراهم کرد. وبلن، با توجه به نقشی که برای تحولات فناورانه در پیشبرد توسعه اقتصادی قائل بود، مفهوم «ذخیره مشترک دانش» را به‌عنوان زیرساخت پیشرفت فناورانه به‌کار برد که ارتباط بسیار نزدیکی با ظرفیت جذب دارد؛ در ادامه، اقتصاددانان نهادگرا و ساختارگرایی چون چنری و استروت (1966)، کالدور (1975)، استوارت (1976) و لعل و استریتن (1977) به‌طور مشخص به مفهوم ظرفیت جذب و تأثیر آن بر انباشت سرمایه پرداخته‌اند؛ (برای اطلاع بیشتر به: فصل اول، کارشناس، 1990؛ شفاءالدین، 2005؛ شفاءالدین و گلاهر، 2008؛ مراجعه شود). همین‌طور می‌توان به اقتصاددانان نهادگرایی چون گالبرایت اشاره کرد که بر «ساختار فنی» و سازمانی مبتنی بر دانش علمی و فنی تخصصی و پیشرفته و برنامه‌ریزی راهبردی در نظام صنعتی مدرن به‌عنوان عامل زیرساختی پیشبرد تحولات فناورانه تأکید کرده‌اند.

² همپایی فناورانه (Catching up) به معنای رسیدن به مرزهای دانش علمی و فنی در زمانی کوتاه‌تر است.

³ برای اطلاع بیشتر به استوارت (1967) و لعل و استریتن (1977) مراجعه شود.

اقتصادهای نفتی معمولاً به دلیل برخورداری از درآمدهای ارزی نفتی چندان با مشکل دوم مواجه نبوده‌اند. شبکه بانکی نیز به‌رغم مباحثی که ممکن است درباره میزان بهینه نرخ سود (بهره بانکی) وجود داشته باشد، قادر است پس‌اندازها را در حدی که پاسخگوی منابع ریالی مورد نیاز در فرایند انباشت سرمایه باشد، تجهیز کند (در این شرایط نسبت پس‌انداز به تولید ناخالص داخلی بیشتر از نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی است). ظرفیت جذب نیز تابعی از مدیریت پروژه‌های سرمایه‌گذاری و سرمایه انسانی یا دانش علمی و فنی است. اگر دو پیش‌شرط اول و دوم - به‌علاوه برخورداری از عرضه کافی کار - در اقتصادهای نفتی از جمله اقتصاد ایران صادق باشند، در این صورت مشکل انباشت سرمایه و ناتوانی در همپایی فناورانه با اقتصادهای پیشرو را می‌بایست در ظرفیت جذب پایین جست‌وجو کرد.

ظرفیت جذب کارآمد سرمایه، علاوه بر موجودی دانش انباشته شده و سرمایه انسانی جدید و مهارت‌های مدیریتی (مدیریت پروژه‌های سرمایه‌گذاری)، تابعی از توانایی اقتصاد در همکاری‌ها و تعاملات منطقه‌ای و جهانی است که به‌صورت شبکه‌ای به‌منظور دسترسی به دانش علمی و فنی جاری در مرزهای پیشرو جهانی و انتقال و جذب موفق آن شکل گرفته‌اند؛ به‌ویژه، این توانایی و قابلیت در شرایط کنونی اقتصاد جهانی که تحولات علمی و فنی شتاب بالایی پیدا کرده، حائز اهمیت است. در واقع، همان‌طور که تولید کالاها با گذار از شیوه تولید «فوردی» به‌شیوه تولید «پست - فوردی» از حالت تولید انبوه تک‌ملیتی به حالت غیرانبوه چندملیتی مبتنی بر ارتباطات درون صنعتی تحول یافته، تولید علم و دانش پیشرو جهانی نیز در قالب شبکه‌های تحقیقاتی و دانشگاهی چندملیتی سامان پیدا می‌کند.¹ بنابراین، قرار گرفتن در قالب چنین شبکه‌های منطقه‌ای و جهانی یکی از پیش‌شرط‌های مهم یادگیری فناورانه است که خود تابعی از شرایط نهادی در زمینه تعاملات جهانی در سطح کلان است. با تأمین چنین بستری است که در سطح خرد راه برای نهادهای آموزشی و دانشگاهی، بنگاه‌ها و سازمان‌ها جهت حضور در شبکه‌های علمی و تحقیقاتی منطقه‌ای و جهانی فراهم می‌شود که در تحلیل نهایی موجب انباشت دانش ضمنی و نهفته درون سازمانی و ارتقای ظرفیت جذب می‌شود.

تجربه تاریخی بلندمدت مربوط به اقتصادهایی چون آلمان و ژاپن² در اوایل قرن بیستم و شرق آسیا در نیمه دوم قرن بیستم³ و همین‌طور چین⁴ نشان می‌دهد که دانش علمی و فنی

¹ برای اطلاعات بیشتر درباره شیوه تولید فوردی و پست - فوردی و اقتصاد دانش پایه و ضرورت قرار گرفتن در شبکه تعاملات منطقه‌ای بین‌المللی به تافلر و تافلر (2006) مراجعه شود.

² برای اطلاعات بیشتر به گروشنکرون (1952، 1962) و رینرت (2004) مراجعه شود.

³ برای اطلاعات بیشتر به وید (1991)، آمسدن (2003) و لعل (1996، 2000) مراجعه شود.

⁴ برای اطلاعات بیشتر به لعل (1993) و شفاءالدین و گالاها (2008) مراجعه شود.

پیشرو جهانی که توسط برخی از اقتصادها تولید و عرضه می‌شود می‌تواند توسط اقتصادهای دیگر، به شرط تأمین شرایط مطلوب برای ارتقای ظرفیت جذب، منتقل و نهادینه شود. یعنی برخی از اقتصادها با قرار گرفتن در مسیر هموارتر تحولات فناورانه ایجاد شده توسط پیشگامان، می‌توانند - با تأمین این پیش‌شرط - زمان کوتاه‌تری را صرف دسترسی به چنین تحولاتی کنند. ضرورت تأمین این پیش‌شرط نیز در اصل بر عهده دولت است چرا که بر خلاف باور اقتصاد متعارف نئوکلاسیکی، دانش علمی و فنی نه تنها به رایگان و با هزینه دسترسی پایین در دسترس اقتصادها و بنگاه‌ها قرار نمی‌گیرد بلکه نیاز به سرمایه‌گذاری‌های سنگین دارد؛ سرمایه‌گذاری‌هایی که در طول زمان انباشت می‌شود و از نقطه‌ای به بعد به تحولات فناورانه در عرصه تولید کالاها و خدمات و گذار از مرحله مصرف دانش علمی و فنی به مرحله تولید آن و مشارکت فعال در مقیاس جهانی تحولات فناورانه منجر می‌شود.

ظرفیت جذب، مزیت رقابتی و سیاست راهبردی تجاری: ظرفیت جذب بالا و پیشرفت فنی لازمه خلق «مزیت رقابتی» و افزایش قدرت رقابت‌مندی در فعالیتهای دانش - محور و مبتنی بر فناوری پیشرفته است. مزیت رقابتی بر خلاف مزیت‌های نسبی به‌صورت طبیعی موجود نیستند بلکه اکتسابی و خلق شدنی هستند؛ بنابراین، باید با تأمین مجموعه عوامل مرتبط با زیرساخت‌ها از جمله دانش علمی و فنی، صنایع و فعالیتهای پشتیبان و سازماندهی مناسب بازار خلق شوند.¹ در این صورت امکان گذار اقتصاد از مزیت‌های نسبی مبتنی بر منابع طبیعی یا نیروی کار ارزان و ساده به اقتصاد مبتنی بر مزیت‌های رقابتی فراهم می‌شود و جایگاه اقتصاد در سلسله مراتب اقتصاد جهانی از اقتصاد تأمین‌کننده کالاهاى مبتنی بر منابع طبیعی با استفاده از فناوری پایین به اقتصاد تأمین‌کننده کالاها و خدمات دانش - بنیان و مبتنی بر فناوری پیشرفته ارتقاء می‌یابد. در عین حال، دسترسی به مزیت رقابتی در تولیدات دانش - بنیان به معنای دسترسی به پویایی‌های خودافزاست که در طول زمان با ضریب بیشتری پیشرفت فنی را بازتولید می‌کند. به بیانی دیگر، ارتقای قدرت همپایی فناورانه در یک بنگاه یا صنعت آثار خارجی مثبتی را بر صنایع و بنگاه‌های دیگر می‌گذارد؛ در نتیجه، موجودی دانش علمی و فنی اقتصاد با میزان رشدی بیشتر از جمع جبری موجودی دانش بنگاه‌ها یا صنایع افزایش پیدا می‌کند و به تعبیر میردال² (1957) و کالدور³ (1981) سازوکار «علیت انباشتی» مثبت شکل می‌گیرد؛ یعنی هر تحول فناورانه در حوزه‌ای از فعالیت‌ها با خلق آثار خارجی مثبت موجب تحولات فناورانه در حوزه‌های دیگر می‌شود و در نتیجه ضریب پیشرفت فنی و فناوری

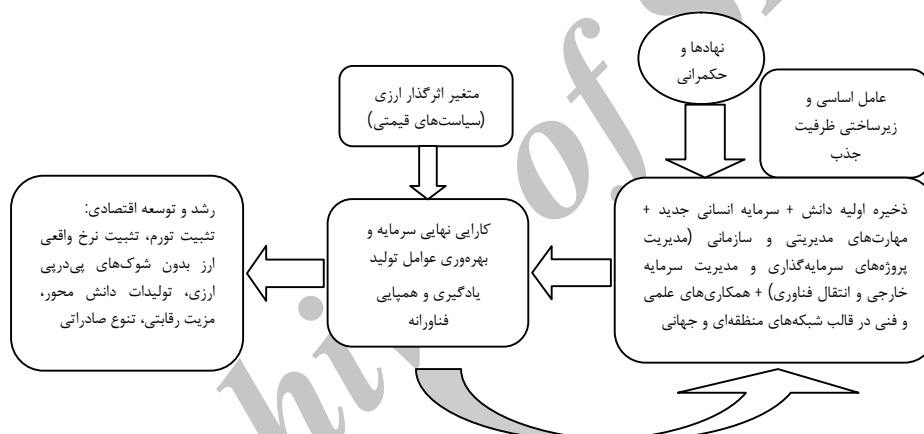
¹ برای اطلاع بیشتر به پورتر (1985)، لعل (2001) و شفاءالدین (2005) مراجعه شود.

² Myrdal

³ Kaldor

اطلاعاتی با تغییرات قابل ملاحظه‌ای در جهت مثبت تغییر می‌کند؛ در چنین شرایطی، میان ظرفیت جذب و تحولات توسعه‌ای دور فزاینده شکل می‌گیرد و پویایی‌های خودافزا حاصل می‌شود. (شکل 1) در نتیجه، اقتصاد قادر به تولید کالاهای جدید با ارزش افزوده بالاتر و نفوذ در بازارهای جهانی می‌شود؛ همچنین توانایی نوآوری، تولید و عرضه محصولات متمایز و متنوع در بازارهای جهانی را می‌یابد و به نوآوری و ارائه نوع جدیدی از همان کالا و در نتیجه ارتقای منحنی چرخه محصول در زمانی که محصول در مرحله اشباع بازار قرار می‌گیرد و حاشیه سود کاهش می‌یابد توانمند شده و به عرضه کالای جدیدی با ارزش افزوده بیشتری می‌پردازد.

شکل 1. رابطه میان نهادها و حکمرانی، ظرفیت جذب، همپایی فناورانه و بهره‌وری عوامل تولید و رشد و توسعه اقتصادی



سیاست‌های مرتبط با ظرفیت جذب اگر همراه با «سیاست راهبردی تجاری»¹ در عرصه اقتصاد باشد در دسترسی به مزیت رقابتی اثرگذارتر خواهند بود. در چنین حالتی سیاست‌های مرتبط با دانش علمی و فنی از حالت صرف «کارکردی» به حالت «گزینه‌ی» و یا ترکیبی از هر دو تغییر می‌یابد.² سیاست‌های کارکردی نسبت به بخش‌ها و فعالیت‌ها خنثی هستند؛ به همین دلیل مورد توجه اقتصاد متعارف نئوکلاسیکی است مانند سرمایه‌گذاری عام در سرمایه انسانی در چارچوب نظریه رشد درونزا. اما، سیاست‌های گزینه‌ی نسبت به برخی از فعالیت‌ها حساس‌تر هستند؛ فعالیت‌هایی که می‌توانند موتور محرکه تحولات توسعه‌ای باشند؛ بنابراین، بر حمایت

¹ برای اطلاعات بیشتر به گروکمن (1986) مراجعه شود.

² Lall (2004)

ترجیحی از چنین بخش‌هایی تأکید دارند. هدف این سیاست‌ها که بیشتر مورد توجه اقتصاددانان توسعه است، نه تنها ارتقای موجودی عام دانش بلکه تقویت پایه‌ها و زیرساخت‌های تولیدات دانش - بنیان، در چارچوب یک برنامه راهبردی است. این حمایت علاوه بر تأمین هزینه‌های تحقیق و توسعه، حمایت‌های گزینشی یارانه‌ای، تعرفه‌ای و اعتباری، در یک برنامه زمانی مشخص و منعطف و هدفمند را نیز شامل می‌شود.

در واقع اساس استدلال سیاست راهبردی تجاری و سیاست صنعتی این است که ساختار بازار محصولات با ارزش افزوده بالا، معمولاً به صورت انحصار چندجانبه با دو ویژگی است: نخست، دارای صرفه‌های نسبت به مقیاس فزاینده هستند؛ یعنی بر خلاف پیش‌فرض بسیار رایج در مطالعات مبتنی بر اقتصاد متعارف، فرض «بازدهی نسبت به مقیاس ثابت» در چنین بازارهای مهم و تعیین‌کننده‌ای صادق نیست؛ بنابراین، در این بازارها، برخورداری از صرفه‌های نسبت به مقیاس در دسترسی به مزیت رقابتی و یا برخورداری از مهارت‌های انباشت شده سازمانی و مدیریتی و علمی «یادگیری در حین عمل» و دسترسی به پویایی‌های فزاینده ناشی از آثار جانبی و خارجی جذب فناوری، نقش مهمی در کاهش هزینه متوسط تولید کالاها و خدمات و بنابراین، نفوذ در بازارهای جهانی دارد.¹ در ثانی، چنان‌که پیشتر ذکر شد، این فعالیت‌ها هزینه‌های تحقیق و توسعه سنگینی دارند که تأمین آن از توان بخش خصوصی خارج است. در نتیجه چون ورود به چنین بازارهایی برای بنگاه‌های تازه وارد با مقیاس تولید کوچک و مبتنی بر هزینه‌های تحقیق و توسعه پایین امکان‌پذیر نیست، حمایت دولت برای پرورش و آماده‌سازی آنها جهت ورود به بازارهای جهانی اجتناب‌ناپذیر است.²

در همین چارچوب و بر مبنای مشاهدات تجربی و تاریخی وسیع کشورهای مختلف، از کشورهای توسعه‌یافته تا تازه صنعتی شده شرق آسیا، می‌توان گفت که فعالیت‌های اقتصادی بر مبنای آثار خارجی متفاوتی که دارند و همچنین بر مبنای پیوندهای پسین و پیشین متفاوت‌شان، از حیث قابلیت توسعه‌ای با یکدیگر فرق دارند؛ به این اعتبار، لزوم اولویت‌بندی فعالیت‌ها، شناسایی فعالیت‌های اثرگذارتر و تقویت آنها در چارچوب سیاست صنعتی راهبردی، به‌منظور شکل دادن به زنجیره ارزش برتر، شرط اساسی برای دسترسی به مراحل بالاتری از پیشرفت و توسعه اقتصادی است.

ظرفیت جذب، عامل تعیین‌کننده میزان اثربخشی سیاست قیمتی ارزی: توسعه اقتصادی که یکی از شاخص‌های آن «تحول در مبنای علمی و فنی تولید از حالت سنتی به

¹ Arrow (1962), Kragman (1986), Krugman and Obstfeld (2000) and Porter (1980)

² Lall (2004) and Evans (1995)

حالت مدرن» عظیمی¹ (1992) و یا به عبارت دقیق تر و مناسب تر، گذار از تولیدات و صادرات اولیه و تک محصولی و کاربر به تولیدات و صادرات صنعتی و خدماتی مهارت بر و دانش - بنیان است، فرایندی نیست که یک شبه و با اعمال سیاست کاهش ارزش پول ملی اتفاق بیافتد. چنین فرایندی زمان بر است و اقتصادهایی می توانند آن را به خوبی طی کنند که پیش شرط های توسعه را درک و سرمایه گذاری های لازم برای ارتقای ظرفیت جذب را در زمان مناسب تاریخی خود انجام داده باشند. در عین حال، معنای این سخن این نیست که سیاست های قیمتی از جمله منطقی کردن رابطه برابری میان پول ملی و ارز خارجی در افزایش صادرات به هیچ وجه مؤثر نیست بلکه به این معناست که متغیری اثرگذار است و نه عاملی تعیین کننده و اساسی؛ میزان اثرگذاری آن نیز تابعی از بود یا نبود عامل تعیین کننده، یعنی ظرفیت سازی های زیرساختی صورت گرفته در طول زمان بلندمدت گذشته است.² (شکل 1)

به طور خلاصه تا زمانی که ظرفیت جذب در سطح پایین باشد، نمی توان از طریق سیاست ارزی به مزیت های رقابتی و تحولات کیفی در صادرات دست یافت. تفاوت میان عملکرد اقتصادی همچون چین با اقتصاد ایران را می توان بیشتر بر مبنای این عامل ساختاری توضیح داد و نه بر مبنای سیاست ارزی که تقریباً روند مشابهی را در دو اقتصاد طی سال های گذشته طی کرده است. این فرضیه در بخش بعدی با استفاده از روش مقایسه تطبیقی و تاریخی چین و ایران آزمون می شود.

4. آزمون فرضیه: مقایسه تطبیقی تاریخی چین و ایران

اقتصاددانان مدافع سیاست کاهش ارزش پول ملی به منظور توسعه صادرات معمولاً از تجربه چین به عنوان تأییدی بر استدلال خود بهره می جویند.³ حال آنکه این تجربه درست بطلان آن را نشان می دهد. پیش از اشاره ای کوتاه به دلایل موفقیت چین در بازارهای جهانی، ابتدا داده های آماری این کشور بررسی می شود. نمودار 1 صادرات و واردات چین طی ماه ژانویه 1990 تا ژانویه 2011 را نشان می دهد. میزان صادرات از حدود 5 میلیارد دلار در ژانویه 1990

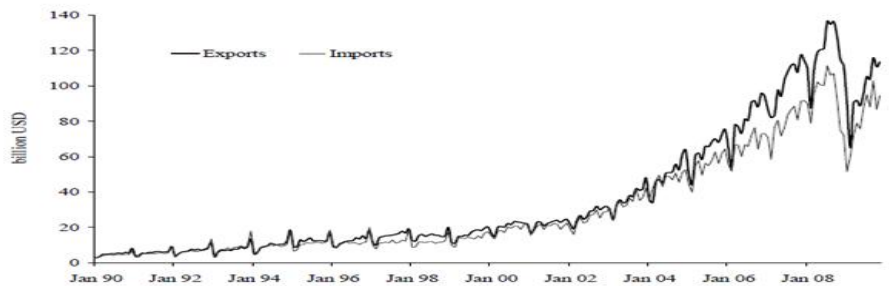
¹ Azimi

² از این منظر ظرفیت جذب را می توان به عنوان عاملی در نظر گرفت که در گذر زمان تکامل پیدا می کند و با انباشت هر چه بیشتر دانش علمی و فنی به تغییرات کیفی و اساسی در ساختار اقتصادی به طور کلی و ساختار صادراتی به طور خاص منجر می شود. برای اطلاع از مبانی نظری این بحث از دیدگاه نهادگرایی تکاملی برای مثال به متوسلی (2010) رجوع شود.

³ برای اطلاعات بیشتر به ونگ و ون (2008) مراجعه شود.

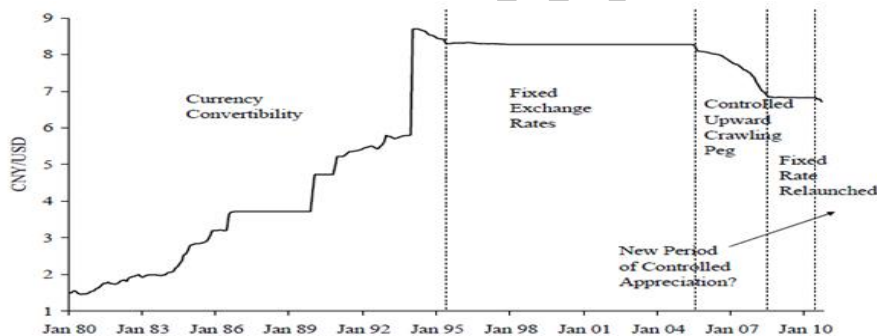
به حدود 140 میلیارد دلار در ژانویه 2008 افزایش یافته و سپس بر اثر بحران با نوسان‌هایی به حدود 110 میلیارد دلار در سال 2011 کاهش یافته است.

نمودار 1. صادرات و واردات چین در ژانویه طی سال‌های 1990 تا 2011 (میلیارد دلار)



مأخذ: صندوق بین‌المللی پول¹

نمودار 2. تغییرات نرخ اسمی یوان در برابر یک واحد دلار طی سال‌های 1980 تا ژانویه 2010



مأخذ: صندوق بین‌المللی پول (به نقل از شنابل، 2010)

نمودار 2 نشان می‌دهد که نرخ ارز رسمی طی سال‌های 1980 تا 1994 با یک روند تدریجی افزایش و از 1/5 یوان به ازای یک دلار در سال 1980 به 5/8 یوان در پایان سال 1993 رسید؛ در سال 1994 در پاسخ به جریان پول داغ و تورم، سیاست کاهش ارزش پول اجرا شد که نتیجه آن افزایش نرخ یک دلار از حدود 5/8 یوان به حدود 8/7 یوان - 33 درصد کاهش ارزش پول - بود.² از این سال تا 2004 به مدت تقریباً 10 سال، ارزش اسمی یوان تثبیت

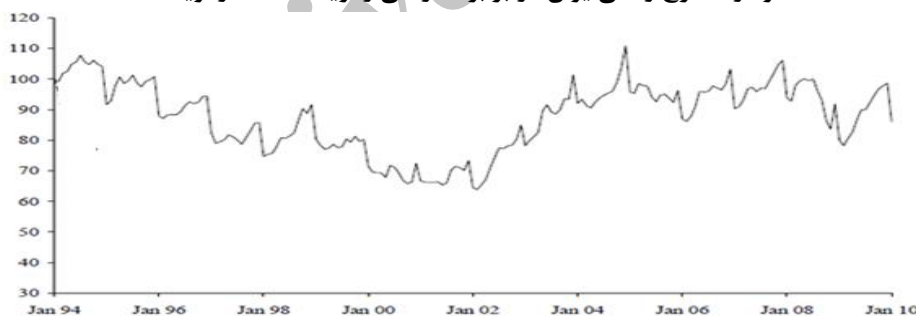
¹ Schnabl (2010)

² Ibid.

می‌شود و از سال 2005 به بعد ارزش آن تقویت و از حدود 8 به 6/5 یوان به ازای یک دلار کاهش می‌یابد. تطبیق این نمودار با نمودار قبلی نشانگر این است که در دوره‌ای که صادرات چین با یک روند نمایی شروع به افزایش می‌کند، نه تنها از سیاست ارزی کاهش ارزش پول خبری نیست بلکه یوان از سال 2005 به بعد تقویت نیز شده است (کاهش در صادرات در سال 2008 ناشی از بحران مالی جهانی است).

نمودار 3 نشان می‌دهد که نرخ ارز حقیقی، در ابتدا، طی سال‌های 1994 تا 2002¹ کاهش و از سال 2002 به بعد افزایش یافته است. مرحله افزایشی، تقریباً بر روند نمایی افزایش جهشی صادرات منطبق است. اگر در همین دوره، نرخ اسمی ارز در ابتدا ثابت و سپس حتی کاهش یافته باشد، این پرسش پیش می‌آید که علت افزایش نرخ ارز حقیقی و تثبیت آن طی سال‌های 2002-2010 چیست؟ پاسخ را در طرف دیگر عوامل مؤثر بر نرخ ارز حقیقی، یعنی توانایی چین در افزایش ظرفیت‌های تولیدی که در میزان رشد واقعی متوسط 8 تا 10 درصدی طی سال‌های 1992-2007 منعکس است و تثبیت شاخص قیمت مصرف‌کننده، باید جست‌وجو کرد. همان‌طور که نمودار 3 نشان می‌دهد شاخص قیمت خرده‌فروشی که از سال 1980 تا 1994 روندی صعودی داشته از این سال به بعد شروع به کاهش می‌کند و طی سال‌های 1998 تا 2008 برابر میانگین دو تا سه درصد می‌شود.

نمودار 3. نرخ واقعی یوان در برابر دلار طی ژانویه 1994 تا ژانویه 2010



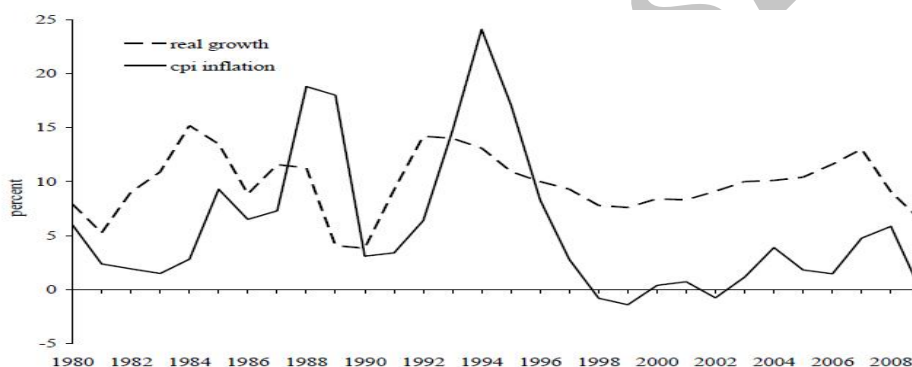
مأخذ: همان

نکته کلیدی مورد تأکید در این مقاله این است که اگر ظرفیت جذب اقتصاد در سطح قابل قبولی باشد، بهره‌وری عوامل تولید و ظرفیت‌های تولیدی با میزان رشد قابل توجهی افزایش می‌یابد و با مهار شدن فشارهای تورمی، اقتصاد قادر می‌شود بدون زدن پی‌درپی به

¹ احتمالاً به دلیل بیشتر بودن میزان رشد شاخص قیمت مصرف‌کننده نسبت به رشد نرخ اسمی ارز است.

کاهش ارزش پول ملی، نرخ ارز حقیقی را تثبیت کند. حتی اگر پول ملی افزایش ارزشی در برابر ارز خارجی داشته باشد، اثر منفی آن بر صادرات از طریق اثر مثبت افزایش بهره‌وری ناشی از ارتقای ظرفیت جذب و در نتیجه کاهش میزان تورم قابل جبران است (انتظاری که از چین می‌رود). در عین حال، همین افزایش قابل توجه ظرفیت‌های تولیدی است که آن روی سکه کنترل فشارهای تورمی، یعنی افزایش قدرت رقابتی در بازارهای خارجی و ارتقای جایگاه در سلسله مراتب اقتصاد جهانی از اقتصادی «پیرامونی» به یک اقتصاد تازه صنعتی شده تولیدکننده کالاهای کارخانه‌ای با فناوری متوسط در حال گذار به تولید و صادرات کالاهای کارخانه‌ای مبتنی بر فناوری پیشرفته را توضیح می‌دهد.

نمودار 4. منحنی‌های میزان رشد اقتصادی و نرخ تورم در چین طی سال‌های 1980 تا 2008

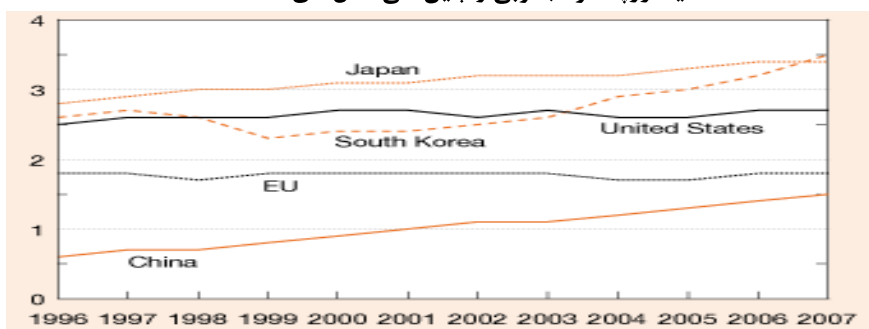


مأخذ: همان

قدرت رقابتی چین بیش از آنکه از بازی با نرخ اسمی ارز ناشی شود، تحت تأثیر توانایی این کشور در انتقال و جذب موفق سرمایه خارجی، ارتقای قدرت همپایی فناورانه و برخورداری از مزیت نیروی کار ارزان قیمت بوده است. اینکه ارتقای موقعیت چین از یک اقتصاد «پیرامونی» به یک «اقتصاد نیمه پیرامونی» در حال گذار به اقتصادی پیشرفته، ضرورت تاریخی ناشی از منطق انباشت سرمایه جهانی است (آنگونه که نظریه پردازان «نظریه نظام جهانی» معتقدند) یا ناشی از توانمندی‌های درونی دولت مردان توسعه‌خواه (آنگونه که نظریه پردازان «دولت توسعه‌خواه» معتقدند) یا ترکیبی از هر دوی این عوامل است، موضوعی است که جای بحث دارد. اما، تردیدی نیست که این ارتقای موقعیت چنان‌که داده‌ها نشان می‌دهد بیش از آنکه به سیاست کاهش ارزش پول ملی ارتباط داشته باشد تحت تأثیر ظرفیت جذب بالای این اقتصاد است که یکی از شاخص‌های ملموس آن افزایش قابل توجه سهم هزینه‌های تحقیق و توسعه از

تولید ناخالص داخلی آن است. این سهم از حدود نیم درصد در سال ۱۹۹۶ به یکونیم درصد در سال ۲۰۰۷ افزایش یافته و همانطور که نمودار ۵ نشان می‌دهد میزان رشد این سهم در چین در مقایسه با امریکا، ژاپن، کره جنوبی و اتحادیه اروپا بیشتر است.^۱

نمودار ۵. روند سهم هزینه‌های تحقیق و توسعه از تولید ناخالص داخلی در امریکا، ژاپن، اتحادیه اروپا، کره جنوبی و چین طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۷



مأخذ: بنیاد ملی علوم (<http://www.nsf.gov/statistics/seind10/c0/c0s2.htm>)

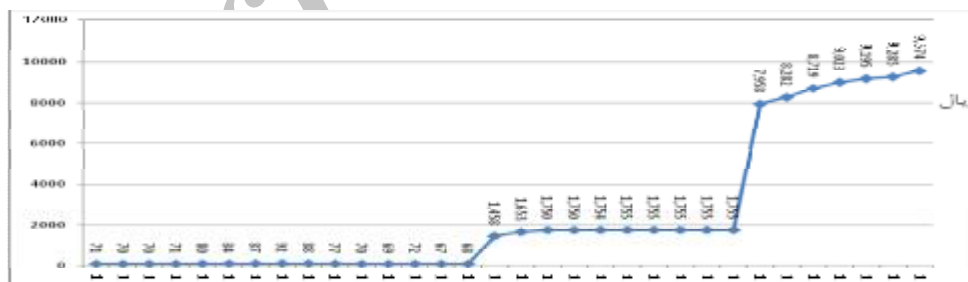
ایران

ایران هر چند سیاست کاهش ارزش پول ملی را طی سال‌های گذشته اجرا کرده ولی از تثبیت نرخ ارز حقیقی ناتوان بوده است. در ایران، دو بار سیاست کاهش ارزش پول ملی با عنوان یکسان‌سازی نرخ ارز به صورت جدی اجرا شده است. یک بار در سال ۱۳۷۱ که در آن نرخ رسمی تثبیت شده ۷۰ ریالی ارز کنار گذاشته شد و نرخ رسمی دلار به ۱۴۵۰ ریال افزایش یافت و نظام

^۱ یکی از پیامدهای این افزایش سهم هزینه‌های تحقیق و توسعه از تولید ناخالص داخلی، رشد علمی دانشگاه‌های چین و نقش آنها در تولید دانش علمی و فنی است. مطابق نشریه معتبر تایمز (۲۰۱۱)، چین و سوئد هر کدام دارای شش دانشگاه در میان ۲۰۰ دانشگاه برتر جهان هستند. توزیع دانشگاه‌های برتر بر مبنای برآورد تایمز به این شرح است: امریکا: ۶۷ دانشگاه؛ بریتانیای کبیر: ۲۹ دانشگاه؛ آلمان: ۱۳ دانشگاه؛ کانادا: ۹ دانشگاه؛ استرالیا و هلند: ۸ دانشگاه؛ چین و سوئد: ۶ دانشگاه؛ ژاپن و سوییس: ۵ دانشگاه؛ تایوان، هنگ‌کنگ، فرانسه و کره جنوبی: ۴ دانشگاه. آکادمی ملی علوم بریتانیای کبیر (۲۱ مارس ۲۰۱۱) نیز در گزارش خود با استناد به داده‌های مربوط به مقالات منتشره شده علمی و تخصصی، میزان ارجاعات به مقاله‌ها و همکاری‌های شبکه‌ای منطقه‌ای و بین‌المللی نتیجه می‌گیرد که چین، هند و برزیل به‌عنوان تولیدکنندگان نوظهور دانش علمی و فنی ظاهر شده‌اند که جایگاه رقبای سنتی (امریکا، اروپای غربی و ژاپن) را تهدید می‌کنند. برای اطلاع بیشتر درباره سیاست‌های مرتبط با ارتقای ظرفیت جذب در چین و شاخص‌های تفصیلی دیگر به شفاءالدین و گالاهر (۲۰۰۸) مراجعه شود.

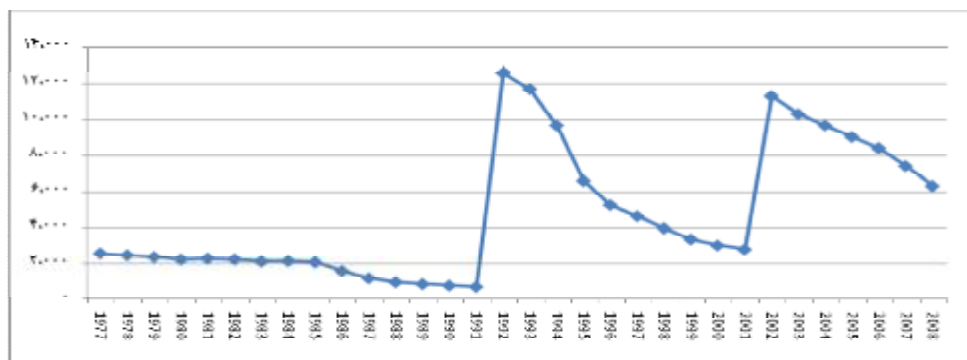
ارزی شناور مدیریت شده جای نظام ارزی چندنرخ را گرفت. تأثیر این کاهش ارزش پول در بازار غیررسمی موازی ارز این بود که دلار از حدود 1500 ریال در سال 1371 به 4000 ریال در سال 1374 افزایش یافت (نمودار 6). بار دوم، در سال 1381 بود که دلار از 1750 ریال رسمی به 7900 ریال افزایش یافت. در بازار غیررسمی نیز از حدود 7900 ریال با روندی تدریجی به بیش از 10000 ریال در سال 1388 افزایش یافت. (نمودار 8). اگر میزان کاهش ارزش پول در دو دوره یکسان 15 ساله 1990-2005 برای ایران و 1980-1995 برای چین در نظر گرفته شود، مشاهده می‌شود که این کاهش بر مبنای بازار غیررسمی تقریباً معادل میزان کاهش ارزش یوان در چین است؛ اگر همین کاهش بر مبنای نرخ بازار رسمی در نظر گرفته شود، چند برابر میزان کاهش یوان می‌شود. با وجود این، نرخ ارز حقیقی چه بر مبنای نرخ رسمی (نمودار 7) و چه بر مبنای نرخ بازار (نمودار 9)، بعد از یک افزایش ناشی از سیاست کاهش پول، دوباره بر اثر فشارهای تورمی به سرعت کاهش یافته است. تفاوت میان توانایی چین در تثبیت نرخ ارز حقیقی طی سال‌های 2002 به بعد به‌رغم میخکوب شدن نرخ اسمی ارز و در نتیجه توانایی آن در جلوگیری از نوسان‌های شدید نرخ ارز طی دوره 1990-2010 و ناتوانی اقتصاد ایران در جلوگیری از نوسان‌های شدید نرخ ارز حقیقی و تثبیت آن را می‌توان تنها بر مبنای اختلاف در ظرفیت جذب اقتصادی قوی چین و ظرفیت جذب ضعیف ایران توضیح داد. تنگناهای جدی در زمینه ظرفیت جذب در اقتصاد ایران اجازه نمی‌دهد که بهره‌وری عوامل تولید و در نتیجه ظرفیت‌های تولیدی با چنان میزانی از رشد افزایش یابد که طرف عرضه اقتصاد قادر به مهار فشارهای تورمی ناشی از اجرای سیاست کاهش ارزش پول شود.

نمودار 6. نرخ ارز رسمی طی سال‌های 1356 تا 1387



مأخذ: بانک مرکزی، ترازنامه و گزارش اقتصادی، سال‌های مختلف

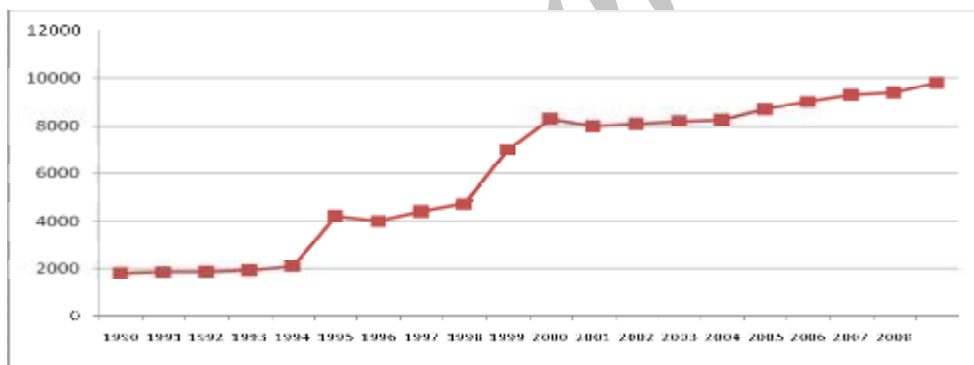
نمودار 7. نرخ ارز حقیقی بر مبنای نرخ رسمی ارز طی سال‌های 1356 تا 1387



مأخذ: بانک مرکزی و بانک جهانی

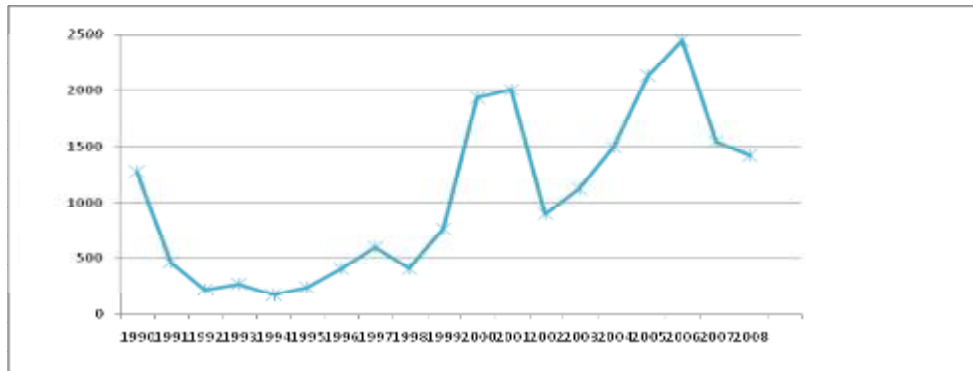
توضیح: نرخ ارز حقیقی محاسبه شده بر مبنای نرخ رسمی، شاخص قیمت مصرف‌کننده ایران و میانگین شاخص قیمت مصرف‌کننده کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) به‌عنوان شرکای اصلی تجاری

نمودار 8. نرخ ارز غیررسمی طی سال‌های 1369 تا 1388



مأخذ: بانک مرکزی، اداره بررسی‌های اقتصادی

نمودار 9. نرخ ارز حقیقی بر مبنای نرخ غیررسمی (بازار آزاد) طی سال‌های 1369 تا 1387

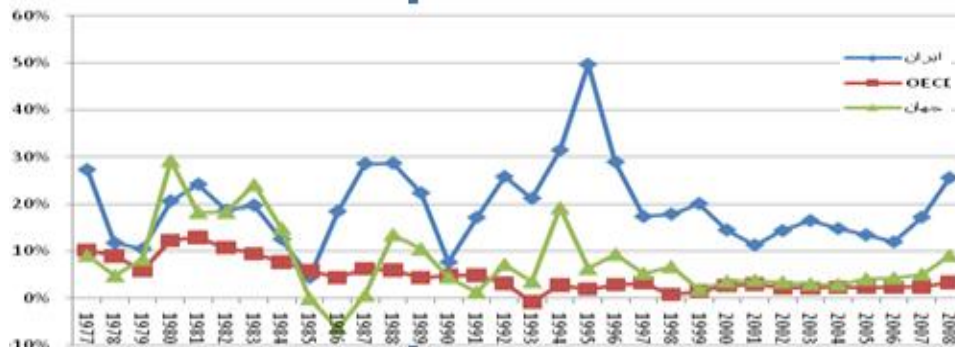


مأخذ: بانک مرکزی و بانک جهانی

توضیح: محاسبه شده بر مبنای نرخ اسمی غیررسمی ارز، شاخص قیمت مصرف‌کننده ایران و میانگین شاخص قیمت مصرف‌کننده کشورهای عضو سازمان همکاری توسعه اقتصادی (OECD) به‌عنوان شرکای اصلی تجاری ایران

نمودار 10 روند تورم ایران را در مقایسه با کل جهان و کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی نشان می‌دهد. در هر دو مورد میزان تورم ایران بالاتر و در مقایسه با کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی بسیار بالاتر و با نوسان‌های شدید است. مقایسه داده‌های تورم با داده‌های مربوط به تراز صادرات کالاهای غیرنفتی و واردات (نمودار 12) نشان می‌دهد در صورت نبود درآمدهای ارزی نفتی و واردات صورت گرفته از محل آن، میزان تورم می‌توانست بسیار بیشتر از میانگین حدود 20 درصدی طی سال‌های 1369-1389 باشد. مقایسه این دو نمودار به‌خوبی نشان می‌دهد هرگاه کسری در تراز صادرات غیرنفتی و واردات، افزایش یافته میزان تورم نیز کاهش یافته است. این رابطه را به‌طور خاص می‌توان طی سال‌های 1378 به بعد دید که کسری با روند فزاینده‌ای رشد کرده و به 50 میلیارد دلار در سال 1387 (نمودار 11) رسیده و تورم حول‌وحوش میانگین 17 درصد تا حدی تثبیت شده است. در چنین شرایطی اگر درآمدهای ارزی نفتی کاهش یابد و در عین حال هم‌زمان با آن سیاست کاهش ارزش پول به‌صورت جدی اجرا شود، انتظار می‌رود که میزان تورم به همان حدی افزایش یابد که طی سال‌های 1373-1376 تجربه شده است. در این صورت، اتفاقی که در مورد نرخ ارز حقیقی رخ می‌دهد کاهش دوباره آن است یعنی تکرار همان چرخه‌های تندی که در نمودارهای 8 و 10 دیده می‌شود.

نمودار 10. روند تورم در ایران و کل جهان و کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی طی سال‌های 1977 (1356) تا 2008 (1387)



مأخذ: WDI (2011)

در عین حال، بخش صادرات غیرنفتی به‌رغم رشدی که طی سال‌های گذشته داشته، قابل قیاس با میزان رشد و ترکیب کالایی صادرات چین نیست. این در حالی است که نرخ ارز حقیقی به‌رغم فراز و فرودهایش در مجموع طی سال‌های 1370 به بعد دارای روند مثبتی بوده است و بنابراین، می‌بایست مطابق انتظار نظری مبتنی بر دیدگاه متعارف نئوکلاسیکی صادرات غیرنفتی افزایش و واردات کاهش می‌یافت و در نهایت کسری در تراز کالایی مهار می‌شد و رو به بهبود می‌رفت. اما، چنین نشده و سال به سال بسته به قیمت نفت و درآمدهای نفتی، کسری رو به افزایش گذاشته است (نمودار 11) تا فشارهای تورمی ناشی از ظرفیت‌های تولیدی کم‌کشش مهار شود.¹

نمودار 11. مابه‌التفاوت واردات و صادرات غیرنفتی (کسری در تراز کالایی یا تجاری) ایران طی سال‌های 1365 تا 1387



مأخذ: بانک مرکزی، گزارش اقتصادی و ترازنامه، سال‌های مختلف

¹ این داده‌ها نیز حاکی از عدم صدق شرط مارشال - لرنر - رابینسون در اقتصاد ایران است.

شاخص نسبت صادرات غیرنفتی به واردات غیرنفتی (نمودار 12) نیز نشان می‌دهد بعد از افزایش قابل توجه در میزان این شاخص در سال‌های 1369-1373 که می‌بایست عمدتاً تحت‌تأثیر پایان جنگ هشت ساله باشد، در سال‌های بعد افت می‌کند و از 40 درصد در سال 1373 به حدود متوسط 25 درصد طی سال‌های 1374-1387 کاهش می‌یابد. این در حالی است که در این مقطع علاوه بر افزایش تدریجی و خزنده نرخ غیررسمی دلار و سایر ارزها، سیاست کاهش ارزش پول ملی در سال 1381 به‌طور جدی اجرا شد.

نمودار 12. نسبت صادرات (ex) به واردات غیرنفتی (im) طی سال‌های 1365 تا 1387



مأخذ: همان

5. نتیجه‌گیری

میزان اثربخشی سیاست کاهش ارزش پول ملی تابعی از عامل ساختاری ظرفیت جذب دانش علمی و فنی جاری در مرزهای پیشرو جهانی و همین‌طور توانمندی‌های مدیریتی در پیشبرد فرایند انباشت سرمایه است. در صورت بالا بودن ظرفیت جذب، طرف عرضه اقتصاد قادر به واکنش مناسب در برابر تغییرات نرخ ارز و کنترل و مهار فشارهای تورمی ناشی از آن و در نتیجه تثبیت نرخ ارز حقیقی می‌شود؛ در غیر این‌صورت، هر تکانه ناشی از این سیاست با فشارهای تورمی همراه می‌شود که نتیجه آن کاهش دوباره نرخ ارز حقیقی است، در چنین شرایطی برای تثبیت نرخ ارز حقیقی باید به‌طور مداوم دست به کاهش ارزش پول ملی زد، به این‌صورت دور فزاینده‌ای میان کاهش ارزش پول ملی و افزایش تورم به‌وجود می‌آید. مقایسه تطبیقی ایران و چین نشان می‌دهد هر دو کشور در یک دوره یکسان 15 ساله دست به سیاست کاهش ارزش پول با میزانی کم و بیش شبیه هم زده‌اند. اما، نتایج حاصله کاملاً متفاوت است. در حالی‌که چین توانایی تثبیت نرخ ارز حقیقی بدون کاهش مجدد ارزش یوان را داشته ایران ناگزیر از استفاده پی‌درپی از این سیاست بوده است. در حالی‌که چین توانایی کنترل و مهار تورم و حتی کاهش آن به حدود دو تا سه درصد طی سال‌های 1994 و

در برخی سال‌های بعد را از محل افزایش ظرفیت‌های تولیدی داشته، ایران ناتوان از دسترسی به چنین هدفی بوده است. در حالی که چین توانسته کسری حساب جاری خود را کنترل و آن را به مازاد قابل توجه تبدیل کند، ایران ناچار از اتکای روزافزون‌تر به درآمدهای ارزی برای پوشش کسری در تراز کالاهای غیرنفتی بوده است، به‌رغم اینکه نرخ ارز حقیقی در مجموع طی سال‌های 1370 به بعد دارای روند مثبتی بوده است.

این تفاوت‌ها حاکی از این است که سیاست یکسان کاهش ارزش پول ملی در دو بستر نهادی - ساختاری مختلف، آثار متفاوتی می‌تواند داشته باشد. بنابراین، شرایط خاص هر کشور در زمینه ظرفیت جذب، عامل مهمی در به بار نشستن و یا ننشستن سیاست‌های قیمتی از جمله کاهش ارزش پول ملی است. اگر ظرفیت جذب - به معنای مدیریت قوی پروژه‌های سرمایه‌گذاری و توانایی همپایی فناورانه یک اقتصاد با اقتصادهای پیشرو جهانی - عامل تعیین‌کننده‌ای در میزان اثربخشی چنین سیاستی باشد پس نبود آن در حد قابل قبول را باید به‌عنوان قیدی محدودکننده یا تنگنا و گلوگاهی ساختاری در نظر گرفت که اگر رفع نشود هم موجب تلف شدن منابع مالی تجهیز شده ارزی و ریالی در پروژه‌های سرمایه‌گذاری می‌شود و هم به ناتوانی اقتصاد در انتقال و جذب موفقیت‌آمیز سرمایه جهانی و فناوری پیشرو جهانی منجر می‌شود. در نتیجه، رشد ظرفیت‌های تولیدی در طرف عرضه اقتصاد با حرکتی کند و غیررقابتی پیش می‌رود.

نکته آخر اینکه ظرفیت جذب به‌عنوان زیرساخت توسعه‌ای یک اقتصاد، عاملی تاریخی است. به این معنا که بسته به عملکرد خاص نهادی و حکمرانی اقتصادها، انباشت سرمایه انسانی، ارتقای سطح دانش علمی و فنی و مهارت‌های مدیریتی اقتصادها در طول زمان می‌تواند اشکال مختلفی به‌خود بگیرد. بنابراین، برای شناخت ریشه‌های تفاوت میان ظرفیت‌های جذب اقتصادی اقتصادها از جمله ایران و چین باید سیاست‌های مرتبط با ظرفیت جذب آنها را طی سال‌های طولانی گذشته ارزیابی کرد. از این منظر، وقتی عملکرد اقتصادی در سال‌های طولانی گذشته در زمینه ارتقای ظرفیت جذب ضعیف بوده باشد، این ضعف به‌صورت پدیده‌ای ساختاری در زمان حال ظاهر می‌شود که رفع آن از طریق برنامه‌های کوتاه‌مدت ممکن نمی‌شود؛ بلکه مستلزم وجود برنامه‌ای قوی و راهبردی برای ارتقای سرمایه انسانی و مهارت‌های مدیریتی است که به‌طبع بار اصلی آن نیز بر دوش حکمرانی قوی و کارآمد است.

توصیه سیاستی برای اثرگذارتر کردن سیاست کاهش ارزش پول ملی بر صادرات و به بیانی دیگر برای کشش پذیرتر کردن صادرات و واردات نسبت به نرخ ارز، باید ظرفیت جذب اقتصاد را از طریق تقویت عوامل نهادی - ساختاری مؤثر بر آن ارتقاء داد. در این مسیر، تقویت موجودی دانش علمی و فنی (افزایش سهم هزینه تحقیق و توسعه از تولید ناخالص داخلی و

اثربخش‌تر کردن آن از طریق درگیر شدن در تعاملات و همکاری‌های مشترک تحقیقاتی و دانشگاهی منطقه‌ای و جهانی)، ارتقای مدیریت پروژه‌های سرمایه‌گذاری، مدیریت سرمایه خارجی و انتقال فناوری و تقویت نظام ملی نوع‌آوری ضروری است.

Archive of SID

مآخذ

- Amsden, A. (1989). *Asian's next giant: South Korea and late industrialization*. Oxford University Press.
- Amsden, Al., & Wan, C. (2003). *Beyond late development: Taiwan's upgrading Policies*. MIT Press.
- Arrow, K. J. (1962). The economic implications of learning by doing. *Review of Economic Studies*, XXIX, 3 (80).
- Azimi, H. (2011). *Undeveloped circles in the Iranian economy*. Tehran: Ney Publisher.
- Central Bank of Iran. Various Issues. *Traznameh and economic report of Iran*. Times Series of Economic Indices (in Persian).
- Chenery, H., & Strout, A. (1966). Foreign assistance and economic development. *American Economic Review*, 56(4).
- Davidson, P. (2003). What is wrong with the Washington consensus and what should we do about it? Paper presented at Conference on Reforming the Reforms: What is next for Latin America? Rio de Janeiro, July 25 Retrieved from <http://time.dufe.edu.cn/wencong/washingtonconsensus/whatiswrong.pdf>
- Dejpasand, F., & Ghodarzi, M. (2009). Empirical evaluation of the effects of devaluation on trade accounts of Iran (Marshall-Lerner condition in Iran), *Economic Research Journal*, 34, (in Persian).
- Evans, P. (1995). *Embedded autonomy: States and industrial transformation*.
- Gerschenkron, A. (1952). Economic backwardness in historic perspective, (In B. Hoselitz (Ed.). *Progress of underdeveloped areas*, University of Chicago Press.
- Gerschenkron, A. (1962). *Economic backwardness in historical Perspective*. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Griffin, K. (1999). *Alternative strategies for economic development*. New York: St. Martin's Press and OECD Development Centre.
- Hayami, Y., & Yoshihisa G. (2005). *Development economics: From the poverty to the wealth of nations*. Oxford: Oxford University Press.
- Helpman, E., & Krugman, P. (1985). *Market structure and foreign Trade: Increasing returns, imperfect competition and the international Economy*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Kaldor, N. (1981). The role of increasing returns, technical progress and cumulative causation in the theory of international Trade and Economic Growth, *Economie Appliquée*, 34(6), 593-617.
- Karshenas, M. (1990). *Oil, state and industrialization in Iran*. Cambridge University Press.

- Krugman, P., & Obstfeld M. (2000). *International economics: Theory and policy*. Addison-Wesley Publishing Co.
- Krugman, P. (1986). *Strategic trade policy and the new international economics*, MA: MIT Press.
- Lall S. (2000). Technological change and industrialization in the Asian newly industrializing economies: Achievements and challenges. In Linsu Kim and Richard R. Nelson (Eds.). *Technology, learning and innovation*. Cambridge University Press.
- Lall, S. (1996). *Learning from the Asian Tigers*. London: Macmillan.
- Lall, S. (2001). *Competitiveness, technology and skills*. Cheltenham: Edward Elgar.
- Lall, S., & Paul S. (1997). *Foreign investment, transnationals and developing Countries*. Macmillan.
- Lall, S. (2004). Selective industrial and trade policies in developing countries: Theoretical and empirical issues in Soludo, Charles C., Osita Ogbu and Ha-joon Chang, *The politics of trade and industrial policy in Africa, Forced Consensus?* Africa World Press and International Development Press.
- List, Friedrich (1885). *The national system of political economy*. Translated by Sampson S. Forth Book.
- Motaveseli, M. (2011). *Institutional economy*. Tehran: Imam Sadegh University.
- Myrdal, G. (1957). *Economic theory and underdeveloped regions*. London: Gerald Duckworth.
- Porter, M. (1980). *Competitive strategy*. New York: Free Press.
- Porter, M. (1998). *Competitive advantage: Creating and sustaining superior performance*. New York: Free Press.
- Reynolds, L. G. (1985). *Economic growth in the third World, 1850-1980*. Yale University Press.
- Rienert, E. (2004). *How rich nations got rich. Essays in the history of economic Policy*. Centre for Development and the Environment, University of Oslo, Working Paper Nr. Retrieved from <http://www.sum.uio.no/pdf/publications/working-and-occasional-papers/wp-2004-reinert.pdf>.
- Shafaeddin, M. (2005). *Trade policy at crossroad*. Palgrave.
- Shafaeddin, M., & Kevin G. (2008). Policies for industrial learning in china and Mexico: Neo-developmental vs. neo-liberal approaches. MPRA Paper 11041, posted 13 Retrieved from http://mpa.ub.uni-muenchen.de/11041/1/MPRA_paper_11041.pdf
- Singh, A. (1993). *The plan, the market and evolutionary economic reform in China*. UNCTAD.

- Stewart, F. (1976). Capital goods in developing countries. In Carincross, A. Pouri M., *Employment, income distribution and development strategy*. Macmillan.
- Taylor, L. (2004). Rethinking macroeconomics, structuralist proposals and critiques of the Mainstream.
- Toffler, A., & Heidi, T. (2006). *Revolutionary wealth*. Alfred A. Knopf Publication.
- Veblen, T. (1908). On the nature of capital. *The Quarterly Journal of Economics*, 22(4).
- Wade, R. (1990). Governing the market: Economic theory and the role of government in East Asian's industrialization.
- Wesley, M. C., & Levinthal, D. A. (1990). Absorptive capacity: A new perspective on learning and innovation. *Administrative Science Quarterly*, 35(1).
- Schnabl, G. (2010). The role of the Chinese dollar peg for macroeconomic Stability in China and the world Economy. Global Financial Markets, Working Paper, 13. Retrieved from <http://www.gfinm.de/images/stories/workingpaper13.pdf>.
- The Royal Society (2011). Knowledge, networks and nations: Global scientific collaboration in the 21st century. March, Retrieved from <http://www.royalsociety.org/policy/reports/knowledge-networks-nations>.
- Times Higher Education World University Ranking. Retrieved from <http://www.timeshighereducation.co.uk/world-university-rankings/2010-011/top-200.html>.
- World Bank, *World development indicators*. Retrieved from <http://data.worldbank.org/data-alog/world-development-indicators>.
- National Science Foundation, *Science and engineering indicators*. Retrieved from <http://www.nsf.gov/statistics/seind10/c0/c0s2.htm>.